

«کرمان» در قلمرو تحقیقات ایرانی

صنعتی نویسندگانی از کرمان

○ احمد اقتداری

سبک نویسندگی صنعتی زاده کرمانی بخصوص در داستانهای اجتماعیش بیشتر تحت تأثیر نوشته‌های اولیه جمالزاده است، اگرچه نتوانسته است انسجام عبارات و ذوق لطیف نویسندگی جمالزاده را در کتب و آثارش به کار بندد.



حرف و گفت و صوت را برهم زدم تا که بی این هر سه با تو دم زدم
«مثنوی مولوی»

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی فرزند حاجی علی اکبر صنعتی در نوزدهم ذیحجه ۱۳۱۳ هجری (قمری) در شهر کرمان به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۲ هجری (قمری) در شهر پاریس درگذشته است. از مرحوم صنعتی زاده آثار مکتوبی بجای مانده که همه آنها در زمان حیات و به همت خودش به چاپ رسیده اند. این آثار عبارتند از:

۱- دام گستران یا انتقام خواهان مزدك ۲- مانی نقاش ۳- سیاه پوشان یا داستان ابو مسلم ۴- عالم ابدی ۵- سلحشور ۶- رستم در قرن بیست و دوم ۷- فرشته صلح یا فتانه اصفهانی ۸- مجمع دیوانگان ۹- چگونه ممکن است متمول شد ۱۰- نادر فاتح دهلی ۱۱- روزگاری که گذشت یا اتوبیوگرافی.

بعضی از این آثار بیش از يك بار به چاپ رسیده اند. «دام گستران یا انتقام خواهان مزدك» نام اولین کتاب او است که اولین جلد آن به سال ۱۳۳۹ هجری قمری در بمبئی چاپ شده است و چنین به نظر می رسد که صنعتی زاده اولین اثر خود را در سال قبل از چاپ نوشته. (یعنی به سال ۱۳۲۹ هجری و در این روزگار مؤلف جوانی شانزده ساله بوده است) و جلد دوم دام گستران یا مقدمه مرحوم مجتبی مینوی به سال ۱۳۰۴ هجری (شمسی) در تهران به زیور طبع آراسته گردیده است. همچنانکه گویا کتاب مجمع دیوانگان در دو مجلد و در دو نوبت چاپ شده است که متأسفانه از جلد دوم آن اطلاع صحیحی در دست نیست و تنها تحقیقات و نوشته های بعضی محققان حکایت از آن دارد که این کتاب در دو جلد چاپ شده است.

کسانی که بر آثار صنعتی زاده مطلبی نوشته اند مستشرقان و ایرانشناسانی هستند که در تاریخ ادبیات ایران تحقیق نموده اند: ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران از «دام گستران» سخن گفته. بازیل نیکیتین خاورشناس روس و عضو انجمن آسیائی فرانسه از چند اثر صنعتی زاده در هیجدهمین کنفره بین المللی خاورشناسان در ۱۹۳۱ میلادی در لایدن هلند گزارشی داده. برتلس در کتاب «خلاصه تاریخ ادبیات ایران» چاپ لنینگراد سال ۱۹۲۸ میلادی از کتاب «مجمع دیوانگان» نام برده و بنا به نوشته بازیل نیکیتین در مقدمه چاپ سوم کتاب «نادر فاتح دهلی»، چائیکین خاورشناس شوروی قسمتی از کتاب خود به نام «ادبیات ایران جدید» را به شرح آثار صنعتی زاده اختصاص داده است. بعلاوه ماخالسکی محقق ادبی لهستان در تحقیقات و مطالعات خود راجع به ادبیات جدید ایران که به سال ۱۹۵۲ میلادی با خلاصه ای به زبان فرانسوی نشر داده است. در میان ۲۷ نفر نویسندگان جدید ایران، صنعتی زاده را در وصف طبیعت دارای ذوق و قریحه ممتاز شناخته است و نوشته های او را به حقیقت گویی و تهییج میهن پرستی و دارا بودن تمایلات و احساسات بین المللی مشخص ساخته است و مؤلف این آثار یعنی صنعتی زاده کرمانی را یکی از نمایندگان بورژوازی ترقیخواه و دارای روح میهن پرستی دانسته است.

پرفسور مینورسکی مشهور هم در خطابه های خود در انجمن مطالعات ایرانی در پاریس از آثار صنعتی زاده کرمانی نام برده است. و در آخر باید از ایرانشناس معروف دیگری به نام یان ریچکا نام برد که آثار او را خوانده و از بعضی آنها وصفی انتقادی نموده است. اما از میان نویسندگان و محققان و استادان ایرانی جمالزاده نویسنده دانشمند و مشهور بر رمان «رستم در قرن بیست و دوم» صنعتی زاده به سال ۱۳۱۶ ه.ش مقدمه ای نوشته و کتاب صنعتی را با چند کتاب اروپایی از جمله کتاب «افول غرب» اسپنگلر مقایسه ای مختصر نموده است.

اما استاد فقید کم نظیر ادب فارسی مرحوم مجتبی مینوی به سال ۱۳۰۴ ه.ش. بر جلد دوم کتاب «دام گستران» مقدمه ای نوشته و در شصت و پنج سال پیش از این، به روش علمی و دور از تعارف معمول، دام گستران را نقد کرده است. استاد در همین مقدمه جلد دوم نوشته است: «... شك نیست بین مطالب این کتاب با آنچه در تواریخ معتبره راجع به کیفیات جنگهای عرب و عجم و زمان کشتن یزدگرد و قتل عمر خلیفه ثانی و غیرها است. اختلافاتی مشاهده می شود ولی با اینهمه نه تنها داستان نویسان، بلکه حتی کسانی که در دو سه قرن اخیر به تألیف کتاب به زبان فارسی، بخصوص در رشته تاریخ پرداخته اند، چنان مواد و موضوعات را تحریف و تخیل کرده و بی سند و استقصاء بر واقع و حقیقت افزوده اند که می توان گفت تاریخ را مسخ کرده اند. در این مورد باید توجه داشت که غرض نویسنده، تاریخ نویسی نبوده و در کتب رمان و غیرجدی که به منظور زنده کردن مفاخر تاریخی یا تحریک احساسات نوشته می شود، تتبع و تحقیق زیاد و تطبیق کامل مطالب با حقیقت و واقع، چنانکه شان تاریخ نویسی است، ضرورت ندارد و ما به خوبی می دانیم که نه تنها در ایران بلکه در ادبیات جهان کسانی که به قصد رمان نویسی قلم به دست گرفته و نامهای تاریخی را بر روی آثار و قهرمانان خود گذاشته اند، بیش از آنکه بزرین رعایت حقایق تاریخی باشند کوشیده اند که صحنه های پرمالچیرا و زنده بیافرینند تا داستان هر چه بیشتر و جالب و شیرین و سرگرم کننده باشد. نویسنده رویهمرفته توانسته است در این داستان منظور اصلی خود یعنی انحطاط اخلاقی و اجتماعی و فساد معنوی ایرانیان را در دوران فتوحات اعراب مسلمان تشریح کند و به خوبی نشان دهد که چه عواملی باعث شد که حاملین قرآن توانستند در اندک مدتی به شاهنشاهی عظیم ساسانی مسلط گردند و این همان حقیقت است که دانشمندان مکرر از آن سخن گفته اند. نیمه اول کتاب بسیار مغشوش و مشوش است و اغلاط لغوی و چایی زیادی در آن راه یافته است. نویسنده خود بر این نکته واقف بوده و به گفته خود «برای ارائه افکار جوانی و داشتن یادگاری از دوره صباوت از اصلاح انشاء و مطالب آن صرف نظر کرده.» و حتی میل نداشته نیمه دوم کتاب را طبع کند و این پس از نشر جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون و شرحی که در آن کتاب راجع به داستان دام گستران آمده و نیز به تشویق و اصرار مجتبی مینوی بوده که به طبع نیمه دوم اجازه داده است. در جلد دوم کتاب «از صبا تا نیمه» تألیف یحیی آرین پور که به دو مبحث آزادی و تجدد، فصل بندی شده است از کتب صنعتی زاده در کتاب چهارم زیر عنوان «تجدد» وصف شده است و «دام گستران»

را در فصل رمانهای آموزشی و تاریخی و «مجمع دیوانگان» را در فصل رمانهای اجتماعی ذکر کرده اند. اهمیت واقعی نوشته های صنعتی زاده کرمانی به طور قطع در کتاب «روزگاری که گذشت» جلوه تابناکی دارد و می توان این کتاب را بهترین اثر او دانست. زیرا این اثر در واقع کتابی است که در دوره ای به حدود هفتاد سال گوشه هایی از زندگی واقعی و حقیقی مردم عادی شهر کرمان را می نمایاند، بعلاوه متضمن شرح حال و بیان عقائد و آراء کسانی چون سیدجمال الدین اسدآبادی، شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، افضل الملك کرمانی، میرزاغلامحسین ناشر روزنامه دارالامان کرمان، آقا میرزا محمدناظم الاسلام کرمانی (نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان) حاج میرزا احمد کرمانی و دوستش میرزا رضای کرمانی و بالاخره مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی تهرانی، دکتر دادسن طبیب انگلیسی مقیم کرمان، دانش علی نصرت السلطان حاکم مشروطه و آزادیخواه کرمان، و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی است. و شرح ملاقات پدرش با میرزا آقاخان کرمانی و سیدجمال الدین اسدآبادی در اسلامبول و ملاقات حاج شیخ هادی نجم آبادی در تهران گوشه ای از تاریخ حیات ملی ملت ایران است.

کتاب «روزگاری که گذشت» به قول خود مؤلف «اتوبیوگرافی» است و البته نباید توقع داشت که در کتاب سرگذشت نامه ای به تفصیل و با ذکر جزئیات احوال و آثار کسانی به طور دقیق ذکر شده باشد. اما کمابیش اشارات و شرح ملاقاتها و اطلاع از احوال شخصی و خصوصی این کسان، تلاشها، خوب و بدهای زندگی آنان، برخورد آراء و عقایدشان با دستگاههای حاکمه و مردم و با خود مؤلف و حب و بغضی که این و آن بدانها داشته اند و سختیانی که گفته اند یا نوشته اند و سرانجام رنجها و فقرها و محرومیتها و مسائل و مشکلات آنها که به وسیله صنعتی زاده در این کتاب بازگو شده است می تواند کلید مطالعات وضع اجتماعی آن روزگار کرمان و ایران باشد. این کتاب که به روح جوانمردی پینه دوز (که نامش محمدعلی بوده است) تقدیم شده، مقدمه نداشت و ذیل عنوان مقدمه در روی یک صفحه تنها یک بیت از مثنوی مولانا جلال الدین محمد مولوی چاپ شده است:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم
و بلافاصله فصل اول کتاب زیر عنوان «مدرسه من» آغاز شده است و در صفحات نخستین همین فصل است که بعضی اعلام مناطق کرمان مانند کوه بادامونی ها و میدان گنجعلی خان و برخی لغات از فرهنگ عوام مانند «پته» و «درمون» به چشم می خورد. صنعتی از زندگانی پر رنج و ملال خانواده خودش، پدرش و جدش آغاز سخن می کند و در واقع خانه کوچک يك اطاقی دور از شهر و بی در و بیکر و پدر ناشنوایه دانای، چاره جوی و مردمدوست خود را نمونه ای از زندگی مردم کرمان می داند که به صورت رئیس يك خانواده فقیر متوسط آبرودار کرمانی در تلاش زندگی، خدمت، تحمل، قناعت، مبارزه با ظلم و بیداد و فساد، بی امان بی امان بدون آنکه بداند، و تحت تأثیر خلیقات مذهبی و روحی خانوادگی خود کوششها می کند تا آسایش خانواده اش را فراهم سازد و لقمه نانی

بخور و نعیب با رنج فراوان بدست آورد و اگر بتواند با اداره یتیم خانه ای از رنج مردم بکاهد و خدمتی در راه خدا انجام دهد، ولی مشکلات و مسائل اداری و اقتصادی و اجتماعی و بی قانونی و ظلم و جور نه چندان است که فرصتی و رمقی به او بدهند و هر چه می رسد پنبه می شود. پدر صنعتی زاده حاجی علی اکبر صنعتی است و بعدها تاجر خرده پایی می شود، اما وضع جدش حاجی عبدالعلی پنبه فروش نیز آن چنان که از زبان پدرش می شنود از وضع پدر بهتر نبوده است. صنعتی مختصری از رنجهای بی شمار کودکی خود را در همین کتاب بازگو می کند. حال از روی کتابش و از زبان و قلم خودش بشنویم و بخوانیم:

«...با آنکه چهار پنج سال بیشتر نداشتم تمام کوچه و بازار و مساجد معروف شهر را می شناختم و همه جا را با بچه های دیگر که آنها هم از مکتب خانه گریخته بودند پرسه می زدیم. یکی دو ساعت بعد از ظهر گرسنه و تشنه با لبهای داغ بسته و صورت برافروخته به خانه می آمدم. معمولاً الاغ سواری را بسیار دوست می داشتم. آنوقت برای آنکه الاغ خالی پیدا کنم و سوار شوم همه روزه اول وقت در روی میدان گنجعلی خان که دهاتیان و کوه بادامونی ها بارهای پته و درمون را برای فروش به شهر می آوردند و الاغها را سرآخورها بسته و آن چهارپایان مشغول گاه خوردن بودند، حاضر شده همیشه بار پته ای را کسی به چند قران می خرید من فوراً به جلو آمده و میگفتم حاضر من این بار پته را برده ریسمانها و الاغ را پس بیاورم. فروشنده و صاحب الاغ هم از خدا میخواستند که کسی مجانی این کار را انجام دهد و من با بارهای پته و الاغها و خریدار به سوی



خانه‌ای که بایستی بارها در آنجا خالی شود روان میشدیم. با سرعت بارهای بته را خالی کرده و به اتفاق سایر رفقا و هم‌بازیها سوار الاغها شده به جانب میدان گنجعلی خان مراجعت میکردیم. هرچه بخواهم درجه سرور و خوشحالی خود را از این کار شرح دهم کم نوشته‌ام و مضحک‌تر از همه اینکه يك نفر ما شمر و يك نفر دیگر این زیاد و يك نفر امام حسین می‌شدیم و با سروصدا و هیاهو در کوچه‌های تنگ و باریک مدتی به کار تعزیه مشغول می‌گشتیم و صاحبان الاغهای بارکش و بته‌فروش را در انتظار می‌گذاریم.»

وازه‌بان پدرش شنیده است که دوران کودکی خویش را برای او تعریف کرده است:

«...روز به روز نحیف‌تر و لاغرتر می‌شدم و چون ماهها به حمام نرفته بودم و لباسی هم که بتوانم عوض کنم نداشتم، سرهای بدنم را ناراحتی فراگرفته بود و چنان در عذاب بودم که بیشتر شبها به خواب نمی‌رفتم. زن پدرم هم مرا ندیده گرفته بود. مثل آنکه من در عالم خلق نشده بودم. شبی مادرم را خواب دیدم، دستهای خود را به گردن او افکندم، از بویش جانم رمقی گرفت و زارزار گریستم و به او گفتم ای مادر خیلی بد کردی که مرا تنها گذارده و رفتی و او مرا بوسید و وقتی که از خواب بیدار شدم متکائی که زیر سرم بود از اشک چشم خیس شده بود. نمیدانم چرا پدرم بی آنکه به فکر من باشد اینطور مرا بی‌سروسامان گذارده و به مکه رفت.»

ملاحظه می‌فرمایید که مرحوم صنعتی زاده با صداقت و دقت شرح زندگی خانوادگی‌اش را به رشته تحریر کشیده و البته باید توجه داشت که این ترها که قطعاتی از صفحات نخستین کتاب «روزگاری که گذشت» می‌باشند تثری نسبتاً بخته و مفهوم و مأثوس است و خالی از زیبایی و لطافت و حسن سلیقه و ذوق نویسندگی هم نیست و در خواننده و شنونده تأثیر می‌گذارد، اما باید بگویم که نوشته‌هایی دیگر مرحوم صنعتی زاده در کتابهای دیگرش چندان بخته و منطبق با اصول نویسندگی در ادب فارسی نیست. تثر صنعتی شتاب زده، بعضاً بی‌مبتدا و خیره، و در بعضی آنها انشاء غلط و املاء غلط و دارای لغات و کلمات فرنگی و در قالب تثر روزنامه نگاری امروزین است، که بسیار جای، زیبایی و لطف نویسندگی را فاقد است و چنانچه مرحوم استاد مجتبی مینوی متذکر شده و ادوارد براون هم تذکر داده است صنعتی زاده بیشتر از هر چیز به داستان پردازی و خیالپردازی داستانی توجه داشته است و گاه در بند لفظ و معنی نبوده است. حالا که به دو قطعه از تثر کتاب «روزگاری که گذشت» توجه فرمودید و گمان می‌کنم آنرا پسندیده باشید اجازه فرمایید به قطعه دیگری از تثر صنعتی در کتاب «نادر فاتح دهلی» توجه کنیم. کتاب «نادر فاتح دهلی» به لحاظ تسلسل مطالب و طرح داستانسرازی و توجه به ترغیب خواننده به ادامه مطلب بسیار شیوا و دلنشین تحریر شده است. اما خالی از اشتباهات تاریخی و تقدم و تأخر وقایع نیست. خیالپردازی در داستانسرازی و مطالب غیر واقع را در متن حوادث واقع آوردن روش معمول هر داستانسرای مشرق زمین بوده است. در کتاب نادر فاتح دهلی صنعتی به واقع از صمیم قلب تأثرات خود را از

آدمکشی‌ها، غارتها، قتل‌عامها و مال‌اندوزیهای نادر بازگو میکند و در عین حال خود ساختگی، بی‌پروائی، قدرت روحی، شجاعت، سرعت و حدت تصمیم، طاقت و تحمل و سربازی و فداکاری و سختی و اهمیت فتوحات این جویانزاده افشار قوچانی یا ایبوردی را که به صورت یکی از سرداران و فاتحین نامدار معروف عالم در آمده است می‌ستاید و ناچار این تناقض احساس شخصی خود را که ناگزیر در دو سوی قضیه طرفدار و مخالف دارد، برای خواننده توجیه می‌کند و راه حل این توجیها را همه جا در ریشه شناسی وقایع خلق الساعه باز می‌یابد.

اگر نادر را در هیكل مردی بلند بالا و ستر استخوان با شمیر آخته و چهره‌ای خشمناک در جلو میدان بزرگ شهر دهلی و بر روی سکوی مسجد جامع آن شهر مانند شیری دزم و دیوانه‌ای زنجیر گسته با فریاد و نعره‌های توفنده‌ی: «بکشید، قتل‌عام کنید، غارت کنید، همه را بکشید» تصویر می‌کند، دو سه صفحه پیش از آن، سیر وقایع را چنان بررسی می‌نماید که به ناچار، نادر را که يك انسان است و اسیر خور و خواب و خشم و شهوت مجبور به این درنده‌خوئی و خون‌آشامی می‌بیند. اگر در دشت خیوشان نادر را در خیمه‌اش برای عتاب و خطاب به فرزند دلیندش رضاعلی میرزا و فرمان دادن به جلا و از حدقه در آوردن جشمان نوجوان رشیدش مصمم و غران و خشمگین وصف می‌کند، بدگمانی نادر، ضعف مزاج او، ناخوشی مزمن و کشنده معدی او را به نقل از طبیب فرانسوی کشیشی که در رکابش بوده به عنوان دلیل و مستند بازگو می‌کند، و تن پروری، حیانت، بی‌تحرکی، مال‌اندوزی و اختلاف سران قبائل و جنگجویان افشار ایرانی را با همگنان ابدالی افغانی، از يك و دیگر طوائف که در او روی نادر هستند برملا می‌سازد تا علت العللهای بدگمانی، بی‌اعتمادی و بدبختی و درماندگی و عجز و مالیخولیای این سردار رقیب آتلا و چنگیز و اسکندر و تیمور را بشناساند و او را در اواخر عمر چنان درمانده و در دست مکر و خدعه دوستان و اطرافیان گرفتار نشان می‌دهد که خواننده تصور می‌کند اگر خود او هم بجای نادر می‌بود و این همه مشکلات و مصائب و الام و دوواغ و خدعه و حیانت و ناایمنی را در می‌یافت و مریض و ضعیف هم بود و شبانه روز هم نمی‌خوابید و غذا هم نمی‌توانست بخورد، همان آکارهایی را که نادر کرده است می‌کرد و قتل و غارت و چشم فرزند از حدقه به در آوردن تنها راه حل مشکلاتش بود (!) صنعتی زاده در اواخر کتاب نادر فاتح دهلی، نادر را که تنها و بی‌کس و برغم و حریم و نیمه شکست خورده و بدگمان است در راه بازگشت به ایران در کنار رود «جهناب» در يك معبد بودائی خلوت و در میان جنگلی دور از سکنه و مردمان تصویر می‌کند که دو طوطی معبد را بر غنایم خود می‌افزاید و از معبد خارج ساخته و قفس آنها را در جادر خویش می‌آویزد. اکنون قطعه‌ای از اواخر کتاب را که گفتگوی نادر با این دو طوطی معبد بودا است بخوانیم:

«... آنچه نادر می‌خواست خواب به چشمش بیاید ممکن نمی‌گردید، چه هر لحظه ایلبارس خان با صد هزار از يك و ترکمن در جلو نظرش مجسم میشد و آرزو میکرد گرفتاری تصرف شهرهایی که محمد شاه در هندوستان به او واگذار کرده بود نداشت و هرچه زودتر خود را به خراسان رسانیده دمار از روزگار این باغی جدید و سیاهش در می‌آورد. در همان حالی که نمیشد آنرا خواب و یا بیداری دانست ملتفت شد که طوطیانی که در قفس هستند به سخن گفتن آمده و با یکدیگر مشغول محاوره شده‌اند. طوطی نر آن دیگری را مخاطب ساخته گفت خوب، معجزه بودا را دیدی. با آنکه مدتها در

این بت خانه بسر بردیم و خلق الناس همه از اطراف و اکناف عالم به زیارت آمده و دم فرو بستن و نشیندن و نشیندن را از بودا تعلیم میگرفتند. برای چند کلمه حرف و خنده بی جا خود و مرا اسیر عبید کردی. طوطی ماده - حالا بی جهت تو غصه میخوری برای ما چه فرقی میکند در بت خانه هم من و تو باید در این قفس محبوس باشیم. اینجا هم در این قفس محبوسیم. در آنجا مردمان با خضوع و خشوع آمده در جلو بودا به سجده میافتند و در اینجا هم همان کار را در مقابل این شخص مینمایند.

طوطی - نر - اینطور نیست تفاوت اینجا تا بت خانه از زمین تا آسمان است مردمی که در جلو این مرد کرنش و تعظیم مینمایند آنچه میکنند همه از ناعلاجی و تزویر و ریا است - این يك آدم بیچاره و بخت برگشته ای است که نمیداند چه میکند. بگذار برای آنکه بدانی تا چه اندازه ندانسته و نفهمیده اینقدر خود را در عذاب انداخته حالا که غرق خواب است بپرسم این اموال را که از هندوستان با خود می برد و شب و روز تمام فکرتش متوجه نگهداری آنها است برای چه کار و مقصودی میبرد. آنوقت سرش را از گوشه آن قفس در آورده گفت: نادرشاه با تو هستم. بگو ببینم این اموال بی حد و حساب را کجا میری؟

نادرشاه همانطور که خوابیده بود، بدون آنکه چشمش خود را باز کند گفت: به ایران. طوطی - آنجا که رسیدی اینهمه اموال را چه خواهی کرد؟

نادرشاه - تمام را میبرم به کلات در قلعه خدا آفرین، آنجانی که تمام دیوارهایش از سنگ و ساروج و درش را از فولاد ساخته و دست احدی نمیتواند به آنجا برسد میگذارم.

طوطی نر - بعد از آن چه خواهی کرد؟
نادر شاه - همه را از یکدیگر جدا میکنم. برای جواهرات خزینه مخصوص میسازم و برای مسکوکات طلا و نقره، خزینه جداگانه ای ترتیب میدهم.

طوطی نر - پس از آن چه می کنی؟
نادر شاه - مستحفظین مخصوص و امنیتی را برای حفظ قلعه و خزائن خود تعیین میکنم و درب قلعه را حکم میدهم از داخل با قفلهای بسیار محکم قفل کنند و دستور میدهم نه کسی به قلعه داخل و نه خارج گردد و اگر احیاناً برای کارهای مهم لازم شود کسی خارج و داخل شود، باید بوسیله نردبانی که از بالای برج به زیر میکشد آمد و رفت نمایند و پس از انجام هر کاری همان ساعت باید مستحفظین نردبان را به بالای برج بکشند.

وقتی که سخنان نادر به اینجا رسید هر دو طوطی قاه قاه شروع به خندیدن کرده و طوطی نر گفت ای دل غافل این مطلب را نمیدانی روزی میرسد که تو نیستی و در زیر خاک مدفون شده ای و مستحفظین قلعه برای آمد و رفت نردبانی را میگذارند و آمد و رفت میکنند و شبی فراموش مینمایند نردبان را بالا بکشند و عده ای که در انتظار به دست آوردن فرصتی بسر میبرند، خود را به نردبان رسانده داخل قلعه کذائی تو میشوند و این اموال را تصاحب میکنند. هر سکه از این پولها به دست کسی میافتد، و هر يك از دانه های جواهر و الماسی که تو خود را صاحب آن میدانی در شهر و کشوری در معرض معامله و خرید و فروش قرار میگیرد و تو مانند شترداری هستی که این محمولات و خزائن را از هندوستان به ایران می بری و از آنها ذره و مثقالی نصیب و عاید تو نخواهد شد.

از استماع این سخنان نادر شاه سراسیمه از جای خود بلند شد. چشمان خود را بهم مالید، نمیدانست آیا آن سخن را در خواب

شنیده است یا در بیداری، هیاهو و داد و فریاد ملوانان و سربازان، با صدای خروشان رود (جهناب) میآمد. مدتی به قفس طوطی ها نظر دوخت و منتظر بود که طوطی ها سخنی گویند، اما چون آنها بیداری نادر را دیدند سکوت کرده، با آرامی چشمهای خود را که هزار معنی داشت گاهی باز و بسته میکردند.

راستی را که این توصیف شاعرانه و ظریف بازناب يك اندیشه فلسفی بر معنا از ذهن کتجکاو خود نویسنده یعنی صنعتی زاده کرمانی نیست؟ قاعتهرواها اولی الابصار. اما وصف صنعتی زاده از مکالمه طوطی و نادرشاه ما را به یاد قطعه معروف «پيروس وسينه آ» Pyrrhus et cineas شعر زیبای بوالو Boileau شاعر پارسی دوست و معاصر راسین و مولیر و لافونتن نویسنده بزرگ فرانسه میاندازد. Aix la chapelle

بوالو قطعه شعری دارد که آن را بعد از معاهده «اکس لاشاپل» برای تشویق لونی چهاردهم پادشاه فرانسه به صلح و جلوگیری جنگهای او انشاء کرده است. داستان اینگونه شروع می شود که «سینه آ» وزیر دانشمند شاهزاده ای جوان و جنگجو به نام پيروس است و روزی وزیر از شاهزاده می پرسد: - برای چه این فیله ها، این لشکرها، این تجهیزات، این کشتیها آماده شده اند تا ساحل کشور ما را ترک گویند پيروس جواب می دهد:

- به رم می روند، به آنجا که مرا می خوانند.
- برای چه؟
- برای فتح رم.

- کار شکوه مندی است و مسلماً شایسته شما و اسکندر است، اما بعد از آنکه رم فتح شد، آنوقت ای عالیجناب به کجا خواهیم رفت؟

- آنوقت فتح بقیه اقوام لاتن آسان است و بدون شك می توانیم ممالکشان را مسخر سازیم.

- خوب فتوحات را به همین جا متوقف می کنیم؟
نه! با کوشش کمی سیراکوز کشتیهای ما را در بندرهای خود خواهد پذیرفت، سیسیل را فتح خواهیم کرد.

- خوب بعد از آن؟
- بعد از آن يك باد موافق کافی است که کارناز را فتح کنیم و دیگر هیچکس نمی تواند جلوی راه ما را بگیرد.

سینه آ می گوید درست است، لیبی و عربستان و سواحل رودخانه دن و روسیه را می گیریم و از رود گانز می گذریم و اقوام سیت را به لرزه در می آوریم و تمام نیمکره مسکون را در زیر تسلط خود خواهیم گرفت، آنوقت چه می کنیم؟
- پيروس میگوید:

alor, chee Cineas, Victorieux, contents nous Pourrons - rire a, l, ase et Prenre du bon Temps

و سینه آ جواب میدهد:
he, l sligneur, des, ce/jour, SANS/del, e ma/ti///n jus/quéau Soir guivous defend de Rire?

پيروس - آنوقت سینه آ می عزیز، فاتح، خوشحال، ما می توانیم سعادتمند باشیم و بخندیم.

سینه آ - آه - ای عالیجناب از همین امروز بدون خارج شدن از کشورمان (ایر) از بام تا شام چه کسی می تواند از خندیدن شما

جلوگیری کند؟

اگر چه مکالمه طوطی و نادرشاه از فلسفه و روحیه و فرهنگ عرفانی اسلامی و حتی فلسفه و روحیه تصوف و جهان بینی قدیم ایرانی سرچشمه می گیرد، اما ارتباط مضمون اندیشه صنعتی کرمان و قالب بندی ادبی این مکالمه با بوالو شاعر فرانسوی و قطعه شعر پیروس و سینه ای او به خوبی آشکار است. به همین دلیل است که من حدس میزنم ممکن است مرحوم عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی با بعضی از قطعات کلاسیک فرانسه آشنائی داشته است. ولی با همه تفکر عرفانی و فلسفه عمیق جهان بینی ایرانی و اسلامی که صنعتی در این مکالمه نشان داده است، شگفت آنکه خود او برای کسب مال و نظم و سختگیری در کار تجارت و کسب و کار و کوشش و تلاش برای تحصیل ثروت و مال اندوزی بسیار کوشا و سختگیر و سخت کوش و در عین حال موفق بوده است و در شرح حالش می خوانیم که از چهارده سالگی به کسب و تجارت پرداخته است و در جمع مال و اندوختن اموالی فراوان و بسیار زائد بر احتیاجش تا آخرین لحظه هم باز نایستاده و غفلت نکرده است.

اما سبک نویسندگی صنعتی زاده کرمانی بخصوص در داستانهای اجتماعیش بیشتر تحت تاثیر نوشته های اولیه جمالزاده است. اگر چه نتوانسته است انسجام عبارات و ذوق لطیف نویسندگی جمالزاده را در کتب و آثارش به کار بندد.

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی نه تنها رمان نویس و داستان سرا و نمایشنامه نویس بوده، بلکه از پس رنجهای دراز قرون و اعصار ولایتش کرمان و همشهریهایش کرمانیها، و از رنجهای بیشماری که خود و خانواده اش، پدرش، مادرش، اجدادش همسایگان، بستگانش داشته اند، خواسته است با قلمش و با آثارش حامی ضعفا و مظلومان و یار بی کسان و یتیمان و درماندگان باشد تا آنجا که نه تنها با قلمش بلکه با هر آنچه می توانسته و با هر وسیله ای که می شناخته در دو جهت و برای دو هدف کوشش کرده است. اولاً با ارباب ظلم و جور در افتاده، عاشق حکومت قانون و برقراری عدالت اجتماعی بوده، تحت تاثیر افکار سیدجمال الدین اسدآبادی و همروز آقاخان کرمانی واقع شده، در کار تاسیس و تنظیم و اداره یتیم خانه کرمان و خدمت به اطفال محروم ولایت خود رنجها و مرارتها برده و در هر جای و در هر شهر و ده، با هر کس آشنا می شده، اگر مردمی و خدمت و تحمل مرارت برای خدمت به نوع بشر می دیده مرید و مشتاق و حامی و مداح می شده، ثانیاً نمایشنامه نوشته و اجراء کرده و نیز مانند پدرش به فکر ابداع و اختراع ماشین آلات کشاورزی و ماشین آلات بافندگی و زرگری و خطاطی و نساجی و آهنگری افتاده، کتابفروشی باز کرده، مداوماً و بدون وقفه در همه فرصتها روحیه و خصوصیات آن بازرگانی را داشته که سعدی علیه الرحمه در جزیره کیش شبی به مصاحبت او گذراند، و هرگز از جمع مال و البته خرج مقادیری از آن در راه بنیاد و اداره یتیم خانه کرمان و چاپ کتب و آثار خودش باز نایستاده است.

اما با اینکه به اقتضای طبع کنجکاو و ذهن پر جستجو برای هر دو منظور سفرهای زیاد کرده است، از دیدنیها و شنیدنیها و آثار قدیمه و مقایر و اعلام و زبانها و لهجه ها و مسائل تاریخی و نحوه زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمی که در شهرها می دیده و نقاطی که

بازدید می نموده سخن نگفته است، شاید ذهن و فکرش همواره معطوف به آن دو هدف و تعبیه وسائل راحت فرزندان یتیم کرمان بوده است و فرصت آن نداشته که جز به مصائب مردم کرمان و امید برقراری حکومت قانون بخصوص برای مردم کرمان بیاندیشد. با آنکه به سبب کوششها و پی گیریهای مداوم، از ثروتمندان کم نام و نشان ایران شده است شگفت است که هرگز نیا سوده و بجز در مورد یتیم خانه کرمان در اواخر عمر هرگز دیناری را به گشاده دستی و بر وجه کریمانه و بدون حساب اقتصادی و سوداگری نبخشیده و صرف نکرده است. تا آنجا که گفته اند در اواخر عمر مردی بی سکون، بر حرکت و کم گذشت جلوه کرده است.

به امید آنکه آثار و کتابهای صنعتی به وسیله جوانان کرمانی مورد تحشیه و انتقاد صحیح علمی قرار گیرد و بارها تجدید چاپ شود و جای خود را در ادبیات معاصر ایران آنگونه که شایسته است باز کند، به روح آرام یافته آن مرحوم رحمت می فرستم.

● به کوشش محمد رسول دریاگشت



مجموعه انسانی و مطالعات فرهنگی
مجمع علوم انسانی